



درآمد

روحیه شاد و امیدوار و مداومت بر سر پیمان و راه، چنان در زندگی شهید بارز است که فرزندان به‌رغم کوچک بودن، از این ویژگی‌ها بهره‌مند بوده‌اند. بخشی از این خصلت‌ها در گفتگوی حاضر تبیین شده‌اند.

«شهید هاشمی نژاد در قامت یک پدر» در گفت و شنود

شاهد یاران با دکنتر سیدمه‌دی هاشمی نژاد

با مسائل، باز برخورد می‌کردند...

مشاهده می‌کنیم. شما اشاره کردید که رفتارهای ایشان به صورت عملی برای شما آموزش بود. اگر ممکن است این خصلت‌ها و رفتارها را بیشتر برای ما توضیح بدهید و اینکه اصولاً ایشان روی بعضی از عبادات چه مفیداتی داشتند و یا روی چه خصلت‌هایی تأکید عملی زیادی داشتند؟

من به خاطر سن کم بیشتر با شهید هاشمی نژاد این طرف و آن طرف می‌رفتم. آنچه که برای من ملموس بود این بود که حاج آقا در روزهای مختلف مثل عاشورا و ایام فاطمیه قید زیادی به شرکت و حضور در مراسم در منزل علما داشتند. خود ما هم در دهه فاطمیه دوم، به مدت سه شب مراسم روضه‌خوانی داشتیم که از قبل از انقلاب خاطرات زیادی هم در این باره وجود دارد. مثلاً حتی وقتی ایشان ممنوع‌المنبر بودند، باز هم سخنرانی می‌کردند. ایشان به‌رغم گرفتاری‌هایشان روی برخی از مسائل مفید بودند، مثلاً به‌طور منظم قرائت قرآن را داشتند. همین طور برگزاری جلسات درس اخلاق برای اقشار مختلف در حزب جمهوری اسلامی که این کلاس‌ها ساعت ۷ صبح برگزار می‌شد و در برگشت از یکی از همین کلاس‌ها بود که ایشان به شهادت رسیدند.

وقتی شهید هاشمی نژاد در تعطیلات و... در منزل بودند، چه فعالیت‌هایی می‌کردند؟

در ایام عادی هفته ایشان گرفتاری‌های کاری داشتند و گاهی اوقات در بعضی از تعطیلات هم درگیر بودند، ولی روی برخی مسائل تأکید داشتند، مثلاً حتماً برای کلاس‌های هفتگی ما وقت می‌گذاشتند و در خانه به مشکلاتی که ممکن بود هر کدام از فرزندان داشته باشند، رسیدگی می‌کردند. همچنین مقید به تفریحاتی بودند که خانواده به آنها نیاز دارد، مثلاً سفر و حتماً سعی داشتند که امکان این تفریحات را برای خانواده فراهم کنند. البته بخشی از وقتشان در خانه هم به مسائل کاری‌شان می‌گذشت و پیگیر اخبار و کارهای مربوط به آن روز یا روز کاری آینده‌شان بودند. اگر کاری نیاز به تحقیقات علمی داشت، مطالعه‌ای هم در این باره داشتند، ولی عمدتاً سعی می‌کردند در کنار خانواده باشند تا به امور جاری خانواده لطمه وارد نشود. البته با توجه به حجم کاری و مسئولیت‌شان، این امر شدنی نبود. ایشان در حدی که برایشان مقدور بود به امور خانواده هم کمک می‌کردند. به‌رغم اینکه آن زمان خیلی این مسائل به‌خصوص در خانواده‌های مذهبی رواج نداشت، ولی ایشان از این قضیه ابائی نداشتند و حتی معتقد بودند که باید در خانواده کمک کنند و مثلاً سفرهای جمع می‌کردند. البته در این حد در ذهنم هست که ایشان در امور منزل کمک می‌کردند و از والدین هم شنیده بودیم که ایشان در امور دیگر هم کمک می‌کردند.

در سال ۱۳۵۰ انتظار این است که ایشان در مشهد باشند، ولی گویا شما متولد چالوس هستید.

تربیتی ایشان در مورد فرائض دینی و مسائل اخلاقی چگونه بود. مثلاً اگر می‌خواستند موضوعی را برای شما توضیح دهند، آن را چگونه بیان می‌کردند و روش تربیتی‌شان چگونه بود و نتیجه‌بخشی این روش‌ها تا چه حد بود؟

ایشان به‌رغم مشکلات کاری و گرفتاری‌های زیاد که بعضی وقت‌ها موجب می‌شد ایشان صبح ساعت ۶-۶:۳۰ از منزل برای کلاس درس اخلاقی که در حزب داشتند، خارج شوند و تا آخر شب حدود ساعت ۱۱:۳۰-۱۲ بیرون از منزل باشند، مقید به برخی از مسائل در خانواده بودند، از جمله اینکه ایشان هر هفته بچه‌ها را جمع می‌کردند و تعدادی از مسائلی را که نیاز بود بدینم و یا ممکن بود در زندگی روزمره برایشان مطرح شود، بیان می‌کردند. فرزندان هم سوالات خود را راجع به مسائل شرعی در این جلسات هفتگی مطرح می‌کردند. من به اقتضای سن کم کمتر سوال می‌پرسیدم و هم‌شیره‌ها و اخوی‌های بزرگ‌تر بیشتر می‌پرسیدند. با وجود گرفتاری‌های زیاد، ایشان هر هفته یک بار حتماً این جلسات را می‌گذاشتند و هر جا سئوالی داشتیم، ما را راهنمایی می‌کردند.

نکته‌ای که در شخصیت پدر جذابیت خاصی ایجاد می‌کرد و باعث می‌شد ایشان منحصر به فرد باشند، این بود که شهید هاشمی نژاد همیشه جلوتر از زمان بودند. ایشان در تفسیرهای سیاسی راجع به مباحث مختلف از جمله تحلیل‌های سیاسی درباره بنی‌صدر، منافقین، اسرائیل و جنگ همیشه پیشگام بودند و جلوتر از دیگران عمل می‌کردند و در واقع زودتر از سایرین متوجه مسائل می‌شدند.

مسلمانان رفتار اجتماعی ایشان هم بر رفتار ما تأثیر گذار بود، یعنی همان طور که ایشان برخی از مسائل را به ما آموزش می‌دادند، رفتارشان هم برای ما نوعی آموزش بود.

به عنوان مثال اینکه ما می‌دیدیم ایشان مقید به نماز اول وقت و انجام برخی مراسم مذهبی و عبادی بودند، مثلاً اینکه قرآن خواندنشان هیچ‌گاه ترک نمی‌شد. در خیلی از موارد، برخوردهای ایشان به صورت غیر مستقیم بود، ولی همان نتایج را در پی داشت. همه اینها مسائلی است که بر من به عنوان فرزندشان تأثیر گذار بوده است. خوشبختانه این قضایا هنوز در خانواده ما جاری است و تأثیرات آن را به نوعی با وجودی که نیم قرن از شهادت ایشان می‌گذرد در زندگی خود و حتی فرزندانمان

وقتی که اسم پدر می‌آید اولین خصلت و ویژگی بارزی که در ذهن شما آشکار می‌شود و نقش می‌بندد، کدام است؟

بهترین تعبیر درباره شخصیت ایشان، تعبیری است که حضرت امام فرمودند و آن هم تعبیر «جوانمرد فاضل» بود. شهید هاشمی نژاد به این دو خصلت علاوه بر سایر خصلت‌هایی که به آنها شهره بودند، معروف بودند و درباره این عنوان از سوی امام می‌توان تفسیرهای مختلفی کرد، منتها در بحث جوانمرد بودن و ارتباط اجتماعی، ایشان با گروه‌ها، افراد و طیف‌های مختلف جامعه از هر قشر و فکری ارتباط داشتند، ولی همواره اخلاق سیاسی و اجتماعی و رفتاری را رعایت می‌کردند. بحث فاضل بودن هم موضوعی بود که ایشان از بچگی به آن مانوس بودند و از همان دوران ارتباط معنوی و ارتباطشان را با خدا داشتند، کما اینکه در این زمینه خاطرات زیادی وجود داشته است.

آیا خودتان مصداقی از جوانمردی و فضل پدر را به خاطر دارید یا از دیگران شنیده‌اید؟

آنچه که بیشتر شنیده شده است بحث ارتباط‌هایی است که شهید هاشمی نژاد با طیف‌های مختلف سیاسی داشتند و مسائلی بود که اول انقلاب از ایشان دیده شد. ایشان به‌رغم اختلاف سلیقه‌های سیاسی که با افراد و گروه‌های مختلف داشتند، با آنها ارتباط برقرار می‌کردند. ارتباط‌ها و بحث‌های ایشان با طیف‌های مختلف مذهبی و سیاسی اول انقلاب شاید برخی مواقع منجر به مباحث سیاسی تند بین دو جناح و فکر می‌شد، ولی هیچ‌یک از آنها روی روابط اجتماعی ایشان تأثیری نداشت؛ به عبارتی ایشان به هیچ وجه بحث سیاسی و اختلاف نظر را با سایر موارد مخلوط نمی‌کردند. علاوه بر این تعهدشسان و پایبند بودن به مسیری که انتخاب کرده بودند، خیلی مهم بود، زیرا شهید هاشمی نژاد جز اولین مبارزانی بودند که مسیر امام و مسیر مبارزه را انتخاب کرده بودند و تا پایان هم در این مسیر باقی ماندند. در جریان هستیید که قبل از انقلاب گروه‌های مختلفی بودند که توانستند بعضی از مبارزین ما را به مسیرهای دیگر منحرف کنند و از مسیر اصلی خارج سازند.

در باره فضیلت ایشان هم باید بر خاطراتی تأکید کنم که شنیده‌ام. ایشان به مسائل اعتقادی خیلی پایبند بودند. با اینکه زمان شهادت ایشان، ۸-۹ سال بیشتر نداشتیم و از لحاظ ادای واجبات هنوز خیلی مکلف نشده بودم، ولی چیزی که خودم لمس کردم این بود که ایشان بر انجام فرایض دینی بسیار تأکید داشتند. حتی یک روز قبل از شهادتشان برای اینکه من نماز ظهرم به تأخیر افتاده بود، برخورد شدیدی با من کردند که حتماً باید نماز اول وقت و به‌موقع خوانده شود که این موضوعی بود که در خانواده ساری و جاری بود. خاطرات زیادی هم از ارتباط‌های معنوی ایشان در زمینه‌های مختلف وجود دارد و در این زمینه کتاب‌های مختلفی هم نوشته شده است.

شما به برخورد ایشان درباره نماز اشاره کردید. اصولاً روش‌های



در آن شرایط مشکل و از طرفی سختی‌ها و مشکلات پیگیر ملاقات با ایشان و رسیدگی به وضعیت روحی شهید هاشمی نژاد و راحت کردن فکر و خیالشان از بابت مسائل خانواده، کارهایی بود که آن مرحومه واقعا به جد انجام می دادند و به نحو احسن از عهده انجامشان برمی آمدند و مسلما اگر موفقیتی در مبارزات ایشان بود، میسر نمی شد مگر با حمایت آن مرحومه. در یکی از اسناد ساواک که مربوط به سال ۵۲ می شود آمده است که شهید هاشمی نژاد به همراه خانواده‌اش به شیراز رفته بودند (شما آن زمان دو ساله بودید) و در آنجا ایشان را

دستگیر کردند و خانواده مجبور شدند بدون ایشان به مشهد عزیمت کنند. آیا خاطره‌ای در این باره دارید؟

والده به چند مورد اشاره می کردند. خاطرم هست که آن موقع وسایل نقلیه شخصی کمتر رواج داشت. به رغم اینکه حاج آقا وسيله نقلیه داشتند، ولی آن زمان (در سال ۵۲-۵۳) وسيله نقلیه خیلی کم بود و با وسایل نقلیه عمومی مثل اتوبوس رفت و آمد انجام می شد. دقیقا نمی دانم مربوط به این خاطره است یا مربوط به رویداد دیگری، ولی مطرح کرده بودند که فرض کنید با ۵ بچه کوچک ایشان مجبور به عزیمت از این شهر به آن شهر می شدند، و در این میان، وقتی شهید هاشمی نژاد را دستگیر کردند و بردند، حالا این دغدغه هم وجود داشت که کجا باید پیگیر کارشان باشند. از طرفی باید به پنج بچه کوچک و مشکلات مربوط به آنها هم رسیدگی می کردند. همه اینها مسائلی بود که مرحوم والسده با آنها درگیر بودند و البته خیلی کم راجع به آنها صحبت می کردند، ولی در این زمینه گاهی جسسته و گریخته مسائلی را بیان می کردند.

ضمن صحبت‌هایتان به این قضیه اشاره داشتید که به خاطر سن کمتان با پدر زیاد همراه می شدید. این همراهی‌ها معمولا در چه برنامه‌هایی بود؟ مثلا آیا با ایشان به حزب می رفتید؟ در این همراهی‌ها چه می دیدید؟

من خیلی علاقمند بودم که با حاج آقا این طرف و آن طرف بروم و بیشتر این علاقه هم به دلیل مانوس بودن با ایشان و شرایط سنی من بود. البته همراهی با ایشان مکان خاصی نداشت. اگر جایی می رفتند که این امکان را داشت که من با ایشان بروم می رفتم. مثلا دفتر حزب جمهوری اسلامی از جاهایی بود که خیلی با ایشان رفتم و آنچه که در حزب می دیدم این بود که شهید هاشمی نژاد



شهید هاشمی نژاد با روحیه بازی با مسائل برخورد می کردند. خیلی از امکاناتی که ما فکر و احساس می کردیم، شاید قبل از بیان آن تأمین می شد. مثلا به رغم گرفتاری‌های حاج آقا، سفرها یمان همیشه سر جایش بود. اگر یکی دو روز تعطیلی داشتیم، تفریحمان سر جایش بود.

بله، البته این مختص من نیست و اگر شناسنامه هر یک از فرزندان ایشان را هم ببینید، هر کدام مربوط به یک نقطه از ایران است. دو تا از هم‌شیره‌ها محل تولدشان بهشهر، یکی از اخوی‌ها سرخس و یکی از هم‌شیره‌ها قم است. این مسئله به سفرهای ایشان در قبل از انقلاب برمی گردد که از نقطه‌ای به نقطه دیگر برای سخنرانی دعوت می شدند. این گرفتاری‌های کاری باعث می شد که هر شهری یک مدتی بودند و پس از تولد فرزندان شناسنامه را از همان محل می گرفتند. شهید هاشمی نژاد وقتی برای سخنرانی و فعالیت‌های مبارزاتی به سفر می رفتند اگر امکان همراهی خانواده وجود داشت آنها را هم با خود می بردند، ولی برخی مواقع هم تنها می رفتند.

در روزهای اوج انقلاب در سال‌های ۵۶-۵۷، شما ۶-۷ ساله بودید. آیا خاطره‌ای از فعالیت‌های آن روزهای شهید هاشمی نژاد در ذهن دارید؟

یکی دو صحنه را به خاطر دارم. مثلا روزهایی که برای ملاقات ایشان به زندان می رفتیم. وقتی ایشان در زندان وکیل آباد بودند، ما یک روز در میان اجازه ملاقات داشتیم. آن زمان زندان وکیل آباد مثل حالا نبود و خارج شهر و در بیابان بود. آنچه که به خاطر دارم این بود که مرحوم والده واقعا بار مسئولیت خانواده و تبعات مبارزات شهید را بسیار تحمل کردند. وقتی خاطرات آن روز یادآوری و زنده می شود، یادم می آید که در زمستان یک روز در میان مسیر زندان را با چه سختی طی می کردیم و از سر سه راهی زندان تا خود زندان که مسیری نسبتا طولانی بود، گاهی وقت‌ها ماشین نبود و پیاده می رفتیم. حتی یک بار اخوی گفت که ما در مسیر صدای زوزه شغال را هم شنیدیم. با همه این مشقات به زندان می رسیدیم و اذیت می کردند و اجازه ملاقات نمی دادند. یکی دو صحنه به طور مبهم یاد هست که در زندان با حاج آقا صحبت می کردیم و به خاطر دارم زمانی که ایشان از زندان آزاد شده بودند، من از بیرون از خرید آمده بودم و در کوچه بودم که ایشان رسیدند و از ماشین پیاده شدند و من خیلی خوشحال بودم که ایشان بعد از دو سال از زندان آزاد شده بودند.

از خاطرات مبارزاتی قبل از انقلاب خیلی حضور ذهن ندارم، فقط از صحنه دستگیری ایشان تصویر مبهمی در ذهن دارم. خاطرم نیست که ایشان پس از دستگیری چه مدت در زندان بودند. به یاد دارم ما در منزل بودیم که حاج آقا منزل تشریف نداشتند و مأموران ساواک به منزل آمدند. ساختمان به صورتی که در حال حاضر مشاهده می کنید، نبود. منزل یک طبقه بود با حیاط و یک زیرزمین. مأموران ساواک قسمت‌های مختلف خانه را گشتند. تعدادی اعلامیه در زیرزمین داشتیم که حاج خانم آنها را داخل یک قابلمه زیر یکی از کمد‌ها پنهان کرده بود. وقتی حاج آقا وارد منزل شدند، در همان حیاط ایشان را دستگیر کردند. شهید هاشمی نژاد تعدادی مدارک همراه داشتند که نمی خواستند به دست ساواک بیفتد، به همین دلیل به مأموران ساواک گفتند: «اجازه بدهید لباس‌هایم را عوض کنم.» به بهانه عوض کردن لباس داخل خانه آمدند و پیغام‌هایی را به حاج خانم رساندند و مدارک را گذاشتند و رفتند.

پس والده شما در این زمینه‌ها و مسائل مبارزه با شهید هاشمی نژاد همراهی داشتند.

بله، اینکه گفته می شود پشت هر مرد موفق زنی بزرگ ایستاده است، حرف بیراهه نیست. حاج خانم در این زمینه‌ها از دو جهت خیلی سختی کشیدند، یکی مستقیما مسائلی بود که به آن اشاره کردم و در آن با حاج آقا همراهی داشتند و مسئله دوم هم این بود که فکر حاج آقا را از بحث خانواده راحت کرده بودند. ایشان مشکلات خانواده را با وجود شش فرزند کوچک، با آن شرایط قبل از انقلاب و مشکلات و نگرانی‌هایی که شهید هاشمی نژاد ممکن بود در حال گریز یا در زندان باشند یا دلهره اینکه خلاصه برگزاری این سخنرانی چه تبعاتی خواهد داشت، به تنهایی به دوش می کشیدند. از یک طرف این نگرانی‌ها و اداره آن زندگی

هیچ دریغی از یاری افراد نداشتند. افراد از اقشار مختلف به ایشان مراجعه و مشکلاتشان را مطرح می کردند و شهید هاشمی نژاد هم در حد توانشان برای رفع مشکلاتشان به آنها یاری می رساندند.

در یکی از زیرمجموعه‌های اداری کارمندی است که ۵-۶ سالی است با ایشان همکار هستیم. هفته پیش در جلسه‌ای به من گفت: «شما می دانستید حاج آقا به مرحوم والده من کمک کردند تا بتواند خانه‌ای بخزند؟» من گفتم: «نه، من در جریان نبودم.» ایشان تعریف کردند یک بار مرحوم والده من به حزب جمهوری اسلامی آمدند و مشکلاتشان را مطرح کردند و اشاره کردند که از نظر امکانات و درآمد خانواده متوسطی هستند و همسرشان هم فوت کرده است. مرحوم والده از شهید هاشمی نژاد خواستند که مسئله خانه را برایشان حل کنند. شهید هاشمی نژاد هم دستور دادند و زمینی در اختیارش گذاشتند و در آن زمین خانه‌ای ساخته شد.

هیچ ابائی از اینکه افراد مختلف به ایشان مراجعه کنند نداشتند. هیچ‌گاه افراد در دست‌بندی نمی کردند تا فقط اجازه ورود به افراد خاصی را بدهند. خیلی تأکید داشتند که از مردم جدا نیفتند. ترورهای سال ۶۰ به مسئولین تحمیل می کرد تا به رغم میل باطنی‌شان در ملاقات‌هایشان محدودیت‌هایی قائل شوند. ولی ایشان زیر بار این محدودیت‌ها نمی رفتند. حتی خاطرم هست که خیلی از مسئولین برای حفاظت ماشین ضد گلوله داشتند، ولی ایشان از این قضیه ابا داشتند و خیلی که دیگران اصرار می کردند، می گفتند: «دوست ندارم از مردم جدا بیفتم.»

از جمله جاهای دیگری که خیلی علاقه داشتیم با حاج آقا بروم، سخنرانی‌هایی بود که ایشان در جاهای مختلف، از جمله به مناسبت‌های مختلف در آستان قدس رضوی می کردند و شخصیت‌های مختلفی هم برای استماع سخنان ایشان به آنجا می آمدند.

مسلم شما به عنوان فرزند شهید هاشمی نژاد در جلسات سخنرانی ایشان بیشتر در واکنش مستمعین دقیق می شدید. چه تصویری از آن جلسات به خاطر دارید؟

همان طور که گفتم در جلسات سخنرانی پدر اولین مسئله جمعیت حاضر در این مجالس بود. مسلما کثرت مخاطب باعث می شد تا مراجعین زیادی در جلسات حضور یابند. نکته دوم در سخنرانی‌های پدر حس بود که با بیان مطالب در مستمعین ایجاد می شد. سن کم من خیلی اجازه نمی داد محتوای سخنرانی‌های ایشان را درک کنم و بفهمم ایشان چه می گویند و بتوانم تجزیه و تحلیل کنم، ولی هیجان در کلام ایشان گاهی وقت‌ها باعث می شد در من با آن سن و سال کم که متوجه محتوای سخنانشان هم نمی شدم، شور و هیجان ایجاد کند، چه برسد به کسانی که محتوای صحبت‌هایشان را هم درک می کردند. به همین دلیل عنوان خطابه پرشور برای سخنرانی‌های ایشان بی‌جا نبوده است. اگر خطابه‌های ایشان را بشنویم، متوجه خواهید شد که در میان صحبت‌هایشان مردم به کرات با گفتن تکبیر حرف‌هایشان را قطع می کردند و این مبین هیجانی بود که در مردم ایجاد می شد.

مسئله دیگری که فکر می کنم در شخصیت پدر جذابیت خاصی ایجاد می کرد و باعث می شد ایشان منحصر به فرد باشند، این بود که شهید هاشمی نژاد همیشه جلوتر از زمان بودند. ایشان در تفسیرهای سیاسی راجع به مباحث مختلف از جمله تحلیل‌های سیاسی درباره بنی‌صدر، منافقین، اسرائیل و جنگ همیشه پیشگام بودند و جلوتر از دیگران عمل می کردند و در واقع زودتر از سایرین متوجه مسائل می شدند.

به خاطر شرایط آن دوران، شهید هاشمی نژاد ابتدا در ماجرای بنی‌صدر کمی همراهی کردند (حتی امام هم در ابتدا با این مسئله همراهی می کردند و به شرایط زمان توجه داشتند)، اما وقتی که خطر وجود بنی‌صدر به‌طور واضح آشکار و مخالفت‌ها در برابر او

کثیری حضور داشتند. در فیلم‌های تشییع جنازه به خوبی می‌توانید حضور مردم را ببینید.

بعد از شهادت ایشان دیداری با مقام معظم رهبری داشتید. درباره آن دیدار بفرمائید که چه گذشت و چه صحبت‌هایی با ایشان کردید؟

این دیدار چندان در خاطر من نیست. بعد از شهادت سه دیدار با امام داشتیم که آنها بیشتر در ذهن مانده است. قبل از شهادت هم دو بار با حاج آقا خدمت امام رفتم. او ایلی بود که امام تازه به ایران آمده بودند و فکر می‌کنم در مدرسه رفته بودند. یادم هست صبح زود برای نماز رفته بودیم که دقیقاً این صحنه خاطر من هست که امام از پله‌ها پائین آمدند و با حاج آقا در همان راهرو سلام و احوالپرسی کردند و حاج آقا دست امام را بوسیدند و بعد برای اقامه نماز رفتم. دیدار بعدی در قم بود که حضرت امام آنجا تشریف داشتند و ما به اتفاق خانواده خدمت امام رفتم و یادم هست قبل از اینکه ایشان بیایند آقای اشراقی داماد امام آمدند و با شهید هاشمی نژاد صحبتی داشتند و بعد امام تشریف آوردند که محتوای جلسه عیناً خاطر من نیست. دیدار سوم به اتفاق خانواده در همان اتاق مخصوص امام (ره) بود که خدمتشان رسیدیم که دیدار بسیار خاطر انگیزی بود. امام تقاضای در حق خانواده داشتند و از دیدارمان ابراز خوشحالی کردند. دیدار آخر هم در همان محوطه خلوت حیاط جلوی اتاقشان بود که خدمت امام رسیدیم و ایشان جلوی ایوان نشسته بودند و بعد از توفقی، رفتند، چون سخنرانی داشتند. این چند خاطره از آن زمان در ذهن من مانده است. البته خدمت مقام معظم رهبری هم رسیده بودیم. آنچه که در حال حاضر در خاطر منست آن دیداری بود که در تالار متبرکه مشهد با ایشان داشتیم که عکس‌های آن هنوز هم هست. ایشان لطف خاصی داشتند و بنده، اخوی و عمویان را خیلی مورد عنایت قرار دادند. محتوای صحبت چیز خاصی نبود و بیشتر بحث خاطرات شهید هاشمی نژاد و عنایت مقام معظم رهبری به ما بود.

نکته‌ای که می‌خواستیم بگویم این است که معمولاً بچه به اقتضای سن کودکی، تقاضاهایی می‌کنند که والدین آن را صلاح نمی‌دانند، علی‌الخصوص شهید هاشمی نژاد که زندگی ساده و بدون تشریفات داشتند. پیش نیامد که از پدر مثلاً در دوران تحصیل تقاضای داشته باشی و ایشان نپذیرند. مخالفتشان را چگونه اعمال می‌کردند؟

خیر، در این باره که من خواسته‌ای داشته باشم که ایشان قبول نکرده باشند یا پذیرفته باشند به خاطر ندارم و شاید یکی از دلایل این بود که ایشان در مسائل خیلی باز بودند و به‌رغم اینکه معمولاً خانواده مذهبی شرایط خاص خودش را دارد، ولی شهید هاشمی نژاد با روحیه بازی با مسائل برخورد می‌کردند. خیلی از امکاناتی که ما فکر و احساس می‌کردیم، شاید قبل از بیان آن تأمین می‌شد. مثلاً اواخر دوران مبارزاتی و نزدیک به انقلاب در شرایطی که هیچ‌کس تلویزیون نداشت، به خاطر اینکه حاج آقا می‌خواستند بحث‌های مبارزاتی و اخبار را تعقیب کنند برای ما تلویزیون خریدند و آن مسائل در خانواده طوری رعایت می‌شد که هیچ‌یک از فرزندان شهید احساس نمی‌کردند که برای تأمین بخشی از نیازهایشان باید در بیرون از خانه به دنبال آن باشند. مثلاً به‌رغم گرفتاری‌های حاج آقا، سفرهایمان همیشه سرجایش بود. اگر یکی دو روز تعطیلی داشتیم، تقریباً سر جایش بود و خوشبختانه حاج آقا در این زمینه‌ها خیلی باز برخورد می‌کردند.

به نظر شما تصویری که امروزه از شهید هاشمی نژاد در اذهان مردم هست و سیستم‌های رسانه‌ای ما از ایشان ترسیم می‌کنند، چقدر منطبق بر واقعیت‌های شخصیتی ایشان بوده است. چه خیرهایی را احساس می‌کنید وجود دارد که جای آن در این تصویر عمومی خالی است و دیده نمی‌شود؟

خوشبختانه تصویری که در بین مردم از ایشان هست تصویر روشنی است. علتش هم این است که مانعی برای ارتباط با مردم نداشتند و مردمی و نزدیک به آنان بودند. مردم هم مسلماً خصلت‌های ایشان را خوب درک کرده بودند. در واقع مردمی بودن، سخنرانی‌هایشان، کلاس‌های درس اخلاقیات و کتاب‌هایشان همگی مواردی بودند که برای مردم ملموس تر بود و مردم از نزدیک می‌دیدند. در این باره که شاید مردم برداشت اشتباهی داشتند و یا در این زمینه کوتاهی کردند، نکته‌ای دیده نمی‌شود. تنها مسئله‌ای که هست این است که ما باید سعی کنیم ارزش‌ها و بزرگان انقلاب را که برای به ثمر رساندن انقلاب زحمت زیادی کشیده‌اند، زنده نگاه داریم و تلاش کنیم افکارشان پویاتر بماند و این افکار به نسل جدید شناسانده شود. ■

هیچ ابائی از اینکه افراد مختلف به ایشان مراجعه کنند نداشتند. هیچ‌گاه افراد را دسته‌بندی نمی‌کردند تا فقط اجازه ورود به افراد خاصی را بدهند. خیلی تأکید داشتند که از مردم جدا نیفتند. ترورهای سال ۶۰ به مسئولین تحمیل می‌کرد تا به‌رغم میل باطنی‌شان در ملاقات‌هایشان محدودیت‌هایی قائل شوند، ولی ایشان زیر بار این محدودیت‌ها نمی‌رفتند.

ضدگلوله و مراقبت بیشتر نیاز هست، ایشان چه جوابی می‌دادند؟

حاج آقا زیاد به این موضوع اشاره نمی‌کردند و می‌گفتند: «نمی‌خواهم خیلی از مردم فاصله بگیرم و دور بیفتم.» بر این مسئله هم خیلی تأکید داشتند. معتقد بودند همه این مراقبت‌ها باعث می‌شود ایشان از مردم جدا شوند. مطلبی که خوب به خاطر دارم این بود که به حاج آقا پیکان قرمز رنگی داده بودند. خودمان هم پیکان کرم رنگی داشتیم. صبح‌ها که من با ایشان می‌رفتم، گاهی وقت‌ها آن قدر پیکان قرمز را هل می‌دادند تا روشن شود... وقتی هم که روشن نمی‌شد در نهایت با ماشین خودمان می‌رفتم. از لحاظ تشریفات امنیتی در حدی که فقط اسمش باشد، قانع بودند. بیشتر نگرانی‌ها در اطرافیان بود، با وجود این، با توجه به عاداتی که داشتند زیر بار این قضایا نمی‌رفتند.

روزی که ایشان به شهادت رسیدند شما چگونه باخبر شدید؟ من آن موقع در مدرسه سر کلاس بودم که از دفتر مرا خواستند. دیدم افراد مختلف، معلم و ناظم می‌گفتند: «نگران نباش. مشکلی نیست.» و صحبت‌هایی از این قبیل می‌کردند. سپس یکی از پاسدارهای حاج آقا به نام آقای روحبخش دنبال من آمد و مرا به خانه برد. در خانه تازه متوجه شدم که جریان چه بوده است.

از روزهای بعد از شهادت ایشان خاطره‌ای در ذهن دارید؟ آنچه که بعد از شهادت ایشان به خوبی در ذهن نقش بسته بود یکی سخنرانی امام در روز شهادت ایشان بود که عده‌ای از خادمان نزد امام رفته بودند و حضرت امام (ره) آن سخنرانی معروف را راجع به شهید هاشمی نژاد کردند و اصطلاحاتی را به کار بردند که ماندگار شد. این سخنرانی برای ما عزیز و خاطر‌انگیز بود. دیگری هم جمعیت بسیاری بود که برای تشییع جنازه آمده بودند و این اصلاً برای من با آن سن کم قابل تصور نبود. همه اینها باعث می‌شد که در آن سن و سال کم با قیاس‌هایی بر اساس سن از پدر و مقام و تصویری داشته باشم. در واقع همین جمعیت زیاد مرا قانع کرده بود که به این نتیجه برسم که پدر چه کسی بود و چه جایگاهی در میان مردم داشت. از ما نذران و مشهد عده



آغاز شد، حاج آقا از اولین کسانی بودند که با بنی‌صدر به مخالفت برخاستند و در این مورد پیشگام بودند. در واقع ایشان از اولین کسانی بودند که خطر وجود بنی‌صدر را احساس کردند و با وجود اینکه بنی‌صدر رئیس جمهور بود شهید هاشمی نژاد در سخنرانی‌هایشان مخالفت خود را به شکل علنی مطرح می‌کردند. حتی دقیقاً به خاطر دارم که در انتخابات وقتی صندوق را برای رأی دادن به خانه آوردند، حاج آقا به آقای حبیبی رأی دادند. تحلیل‌های زودتر از موعد ایشان باعث شده بود که در مراجعین جذابیت‌هایی ایجاد شود و بسیاری از مردم، چه زن و چه مرد از افسار گوناگون با سطح سوادهای مختلف، خیلی پرشور در سخنرانی‌هایشان شرکت کنند و با علاقمندی به صحبت‌هایشان گوش بدهند.

شما اشاره فرمودید که شهید هاشمی نژاد در منزل هم روضه داشتند. آیا خودشان معمولاً متبر می‌رفتند یا دیگران را دعوت می‌کردند؟

تا جائی که به خاطر دارم عمدتاً اگر منعی نداشتند خودشان سخنرانی می‌کردند. یک صحنه هنوز در ذهنم هست که یک سال ایشان مجلسشان منع شده بود و من با اخوی بزرگم برای خرید بیرون رفته بودیم. وقتی برگشتیم در تمام کوچه‌های شهر بانی مستقر شده بودند و اجازه نزدیک شدن هیچ‌کس را به خانه نمی‌دادند حتی یادم هست که کسانی را هم که نزدیک می‌شدند و اصرار می‌کردند، با باتوم می‌زدند. من و اخوی می‌خواستیم داخل منزل شویم و یکی از آنها باتومش را برداشت و تهدید کرد که دور شویم. ما به او گفتیم که اینجا منزل خودمان است و در نهایت اجازه دادند که داخل منزل شویم.

موقعی که رژیم به شهید هاشمی نژاد اجازه سخنرانی نمی‌داد و ممنوع‌النشر بودند، از کس دیگری برای سخنرانی دعوت می‌کردند. در مواقعی که مامورین مستقیماً وارد مجلس می‌شدند و اجازه برگزاری مجلس را نمی‌دادند، چاره‌ای جز تعطیلی مجلس نبود.

مجلسی که در منزل ایشان برگزار می‌شد برای عموم بود یا برای خواص؟

مجالس ایشان برای عموم بود و خیلی هم استقبال می‌شد، به‌خصوص آن زمان که زمان درگیری‌های سیاسی هم بود و مجلس به‌نوعی مجلس مبارزاتی هم بود و به همین دلیل مردم با استقبال و پرشور می‌آمدند. گاهی وقت‌ها روی ایوان و حتی در حیاط هم جمعیت برای استماع سخنان ایشان می‌نشستند. منزلی که ایشان در آن سخنرانی می‌کردند، همین منزل فعلی ما بود. این منزل یک طبقه بود و یک حیاط و یک زیرزمین هم داشت، بنابراین خیلی هم بزرگ نبود و گاهی وقت‌ها مردم علاوه بر حیاط در کوچه هم می‌نشستند، طوری که در سال‌هایی که درگیری‌های سیاسی خیلی شدید شده بود، نزدیک به ۱۰۰۰ نفر جمعیت برای سخنرانی ایشان می‌آمدند.

آیا شما آمادگی پدر را برای شهادت احساس کرده بودید؟

نه تنها ایشان بلکه خانواده هم این آمادگی را داشت. آقای کامیاب یک ماه و خرده‌ای قبل از شهادت حاج آقا شهید شدند. آقای کامیاب از نزدیکان و یاران شهید هاشمی نژاد در حزب جمهوری اسلامی بودند که ایشان را بیرون حزب به شهادت رساندند. در مراسم تشییع جنازه آن شهید، همراه شهید هاشمی نژاد رفته بودیم. در همان عالم بیچگی این تصور دائماً در ذهنم بود که اگر خدای نکرده برای حاج آقا اتفاقی بیفتد، چه خواهد شد؟ من که با آن سن کم این آمادگی را داشتم، خانواده و خود شهید هم حتماً این آمادگی را داشتند و این خطر حس می‌شد، به‌خصوص که اطرافیان شهید هاشمی نژاد هم مورد حمله قرار گرفته بودند. حتی شنیده بودم که می‌خواستند به اشتباه یک نفر دیگر را جای ایشان ترور کنند. همه اینها مواردی بود که حاج آقا و خانواده را آماده کرده بود. در این راستا اطرافیان به شهید هاشمی نژاد هشدارهایی می‌دادند که بیشتر مراقب خود باشند و مسائل امنیتی را رعایت کنند و تعدادی ماشین، پاسدار و امثالهم برای حفاظت در اطرافشان داشته باشند. همه اینها خطراتی بود که اطرافیان آن را احساس می‌کردند و خود حاج آقا هم از این قاعده مستثنی نبودند. حتی به خاطر دارم یکی از شوهرخواهرهایم به حزب جمهوری اسلامی آمده بود و به ایشان تأکید می‌کرد که آقای طبسی هم مثل شما در مبارزه بودند و برای آنکه از دیگران جدا نیفتند، مسائل امنیتی را رعایت می‌کنند. مثلاً ماشین در اختیارشان قرار دادند و مراقب هستند. پاسدار و سایر محافظین هم دور و برشان هستند. شما هم رعایت کنید. حاج آقا همچنان منع می‌کردند. فقط این آخری‌ها این طور که شنیدم، خودشان هم راضی شده بودند و قرار شد برایشان یک پژوی ضدگلوله بفرستند، ولی متأسفانه به شهادت رسیدند.

یادتان هست وقتی به شهید هاشمی نژاد می‌گفتند به ماشین